

■ حضرت امیر المؤمنین علیؑ:

نیم لغد ح: آن که دست خدا را بلند مرتبه می سازد.

- اذان ظهر: ۱۲:۱۲ ■ غروب آفتاب: ۱۸:۱۵
■ اذان مغرب: ۱۸:۳۳ ■ نیمه شب شرعی: ۲۳:۳۰
■ اذان صبح فردا: ۴:۴۵ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶:۰۹

- پذیرش آگهی: ۸۴۳۲۱۰۰۰
■ چاپ: همشهری
■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ توزیع و اشتراک:
مؤسسه نشر گستر امروز
■ تلفن: ۹۱۳۰۴۱۴۲

ن

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سید کمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، فاکس: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۴۰۲ ■ سال سی و دوم ■ شماره ۹۰۵۸

مهيار تورم و رشد توليد

حافظ

نوبهار است در آن کوش که خوشدل باش
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

صفحه آخر

www.hamshahrionline.ir: همشهری
newspaper.hamshahrionline.ir: سایت روزنامه:

سیاسی و دیپلماتیک:

- مدیر: حسین ارژلو
شه‌نگار:
 مدیر: سیمین برادران
 مدیر: فهیمه طباطبایی
قتصاد:
 مدیر: محسن امین
 مدیر: مریم موسی‌پو
فاشاگر:
 مدیر: امیر محمد یعقوب
 مدیر: لیلی خرسند
یران‌شهر:
 مدیر: زهرا عباسی

- صاحب امتیاز:
- مؤسسه همشهری
- مدیر مسئول: محسن مهدیان
- سردبیر: دانیال معمار
- دبیر تحریریه: مهدی علیپور
- معاونان سردبیر:
- شهرام فرهنگی، علی عمادی
- شاهین امین، حامد فوقانی
- پروانه بهرام نژاد
- مدیر فنی: حامد یزدانی
- مدیر هنری: مهدی سلامی
- دبیر عکس: فرشاد عباسی

١٢٢

- ر: عیسیٰ محمدی
 ر: مریم سرخوش
 :
 ر: جواد عزیزی
 ر: محمد جعفری
تنبیہ:
 ر: ساسان شادمان
بین من:
 ر: محمد باریکانر
 ر: مہلا داریان
گ شہر:
 ر: علی ترابی

۱۰۳۱

- دین: مسعود میر
 بی: فاطمہ عسگری نیا
 (سینما و تلویزیون):
 دین: سعید مروتی
 بی: علیرضا محمودی
 ہفتہ:
 بی: مریم باقر پور
 صفحہ آخر:
 بی: جواد نصرتی
 ج و گرافیک:
 بی: محمد علی حلیمی

ح و گرافیک:

- پیر: محمد علی حلیمی

کسی به یک نہنگ گوڑ پشت
تبریک نوروز نمی گوید؟

مسعود میرزا، خب، بس است دیگر، خیلی ممتون.
 به کمال نوشتم از فقر و فساد و مشکلات اجتماعی
 و دغدغه‌های فرهنگی و حلال در این شماره از مجله
 به کمال به اندازه یک یادداشت کوتاه بنویسد. رها
 شویم از سیاست و ترکش هایش که در این سرزمین
 به همه خست‌ها و دیوارها خراش می‌اندازد. من
 یکدی که به سالار را برای یاری بهر زمستانی به پایان
 می‌برم، به همان حافظ‌های همیشگی که از جنس
 شجران می‌شوم و دلم را پرت می‌کنم به حرم
 امام رفوز و وزیر داری می‌کنم برای تماشای دنیا
 به اینها اما از میان خبرهای روز و درشت کمال
 این دنیا لامرور، فقط می‌خواهم یک خبر را به
 خیال‌بافی‌های تعطیلات کشدار خودم اضافه کنم.
 می‌خواهم از خودم مرور کنم خبری را که در هنگامه
 آتش‌پایه‌های آذرماه خواندم و هنوز می‌خوانم
 به نام می‌خواهم خوانم. اگر اندکی می‌پرسید از یک خبری
 می‌نویسم همین قدر خلاصه بدانید که دانشمندان
 از آزمایش عجیب در سواحل آلاسکا دست به
 گفت‌وگو با پانک گوژپشت به نام «توان» زدند.
 و در کمال تعجب نوانگشت ۲۰۰۰ دقیقه به زبان او وا
 ادامه دهند. مفهوم شد؟ می‌بینید خبر بالینی سالی
 که برای من و ما رو به پایان است، چه جالور غریبی
 دارد؟ مغز متفکرهای دانیال‌سنته به فکر تنه‌های آدم‌ها
 نیستند، اما تصور گفت‌وگو با پانک گوژپشت آدم‌ها
 من یعنی به دنیا خیال‌الگیر؟ آفرینش خوش
 آمدید، راستی کاش یک نفر به «توان» عید نوروز
 را تبریک می‌گفت و جواش را برآید از آلاسکا به
 ایران می‌رساند...

قدمش مبارک است

حامد فوقانی | نرم نرمک پهلوی خزر گرم تر،
 دامن دماوند سبزر تر، جوانه بلوطهای زاگرس
 ببالغ تر، شن های باقی روان تر، خازک نخل های
 بیم خرماتو و آب خلیج فارس خروشان تر می شود.
 همهمه آهنگ با نفازه زنی حرم سلطان خراسان و همونو
 بانی ابنان نوازی در هرمزگان، صدای بهار در ایران
 می پیچد. قدمش خیر و مبارک است به لطف
 ایزد نماند.

جواد عزیز! خواہم در سال جدید ایک نیا خوب نام لکھوں، ایک نیا نسخہ

جواد عزیزی | می‌خواهم در سال جدید یک نسخه بنویسم؛ یک نسخه برای همه آنهایی که در معرض خطرند. اگر می‌پرسید چه خطری، حتماً از کشور برو. بعد همین کلاه‌های ایمنی که بارها خبرهایش را خوانده‌اید؛ یکپیامک سامانه قضایی «ثنا» گرفته تا دریافت سود سهام عدالت و لینک‌های سوسه‌کندهای که ممکن است با شماره تلفن‌های مختلف به گوشی‌تان ارسال شود. حار باطش به نسخه‌ای که می‌خواهم بنویسم چیست؟ اگر بپای حراف کسان بنشینید که اسامی قربانی کلاه‌های ایمنی‌تنی هستند، به یک نتیجه مهم می‌رسید. اینکه تقریباً همه این کلاه‌های ایمنی، به دلیل اعتماد بی‌جای مالباختگان رخ داده است. به راحتی اعتماد کردن. خصلت خیلی از ما ایرانی‌ها است اما همین خصلت به ظاهر خوب، عامل اصلی صف‌های ایست که هر روز در کلاترهای ما، پلیس‌فا و دادسراهای می‌بینید.

شاید باور زارتان نشود اما زمان طایران برای مالباخته شدن یا نشتن در پیوندهای کلاهیاردی، فقط چند ثانیه است. چند ثانیه‌ای که تصمیم می‌گیرید اعتماد کنید یا نکنید. «متامد» سلاح اصلی کلاهیاردان برای اجزای نقشه‌هایشان است و اگر آن را به دست نیاورند، هرگز به خواسته‌هایشان نمی‌رسند. سپس بایبید مجازی با هم یک قرار بگذاریم و کمی مشکوک باشیم چون به پیام‌های در فضای مجازی از طریق گوشی به دستمان می‌رسد. به حرف آدم‌هایی که فضیض‌شناسی از آنها داریم یا تبلیغات سودمند می‌کنند یا که در اینترنت از آنها مواجه می‌شویم. بایبید برای چند ثانیه به همه اینها شک کنیم. چون شک، به وجود آرد دقت است. وقتی دقت داریم، وقتی دقیق هستیم، هر وقت که دقیق می‌شویم، می‌توانیم خودش فریاد می‌زنند. وقتی دقیق می‌شویم به راحتی می‌توانیم متوجه تفاوت‌ها میان پیام‌های کلاهیاردان و پیام‌های واقعی شویم و این یعنی یک موفقیت بزرگ در سال نو؛ موفقیتی که شک نکنید نتیجه‌اش خلوت شدن دلاسراها و کلاترانی به البته مهم‌تر از همه حفظ سرمایه شما خواهد بود.

اعتراف حرفه‌ای

جواد نصری | بیشتر روزنامه‌نگار، در جوانی روزنامه‌خوان حرفه‌ای هم بوده‌اند. شید عبد ماهر، دقیقاً شبید کاسب‌ها بوده؛ وقتی که نفس اسفند می‌بشامه به افتاد و فیه درو نه‌ناله سالنامه‌های بهاری روزنامه‌ها و مجلات می‌بشام. همین سالنامه‌های روز نه‌روز، شروع می‌شد. دوران نوجوانی من و مجلات سالنامه‌خوانی حسایی در اوج بود و من از ابتدای اسفند گوش به زنگ بودم و از این دکه به این دکه می‌پریدم که هر چه روزنامه روی دکه‌ای اید را بخورم. می‌برنانه‌ای بود که مثل خوره به جانشان پیستم و در تعطیلات بهند نه‌روز، در سالنامه‌اندان آن گزارش‌ها و گفت‌وگوها را بخورم. بعضی از نویسنده‌ها قلمی‌ها را در خسانی داشتند که خواندن مطالبشان، برای من نوجوان، خودش یک پا می‌بود. حتی دوست‌هایم از اخبار زندگی‌ام این‌پاره که بعداً با بعضی از همان‌ها همکاری می‌کردم، یاد می‌کردند. هیچ‌دوره در خسانی البته بنده نطق تاریک‌ها خوش‌نیت‌سال به سال که می‌گذشت، با حوصله من کمتر می‌شد یا بیشتر می‌شد. کم‌چان‌تر می‌شدند، چون آن حرص و وصل هم کمتر می‌شد. کم‌کم خودم را می‌انطور که می‌زدم که بعد از عید هم می‌شود سالنامه خوش‌نیت‌سال می‌شد. دکه‌های طبلی که در ده‌ها سالنامه‌نشان کرم می‌کرد، می‌توانه این‌شده و کتابخانه به راه انداخته‌شان، سر نوشت‌شان بدست مادم افتاد که هر چند سال یک‌بار، در یک انبار گردانی بنیان‌کن، هر چه را که تلنبار شده بود، به‌دست‌مطلبان نام‌شکبای می‌داد. از همین‌جای خلیج از دوستان و همکارانم، معذرت می‌خواهم که نوشته‌هایشان را نشان کرده‌بودم که بخوانم، اما سر از چرخ‌ناب‌خشمی‌ها در آورند.

شادابهار

موسم بهار، هوا را فرحبخش کرده و روزگار، از تاریکی جسته و نور دوباره ما را غرق خواهد کرد. در آخرین روز کاری سال، ما به سنت دیرینه بهار به نویسی برگشته و مورد لطف دوستان قرار گرفته ایم. باشد که سال نو، شکوفا و پرثمر باشد.

به اسفند و بهار که مادر بود و تمام

علیرضا محمودی | خانه‌تکانی برای مادرم یک کار معمولی نبود، یک آیین بود. با همه جزئیات که اهمل را در اجرای هر جنبش خطای بزرگی محسوب می‌شد. خانه‌تکانی از روزهای اول اسفند به درون پاش می‌رفت. مادرم می‌گفت: سرعاً تنگه لباس‌های خانه‌تکانی را برمی‌داشت و با قیچی به دستمال تبدیل می‌کرد. بعد از آن فرش‌ها را جمع می‌کرد. پدرم با یک وانت‌بار همه آنها را قالیشویی می‌برد. در این فاصله مادرم یک هفته اتاق‌ها را که از مزرائیک پاش می‌شست، بعد نوبت به دیوارها می‌رسید. چهارپایه را می‌گذاشت زیر پاشی و شروع می‌کرد به کاری که به آن می‌گفتند دیوار گرفتن. بعد از این کار در فاصله نوبت فرش‌ها با قالیشویی انجام می‌شد. بعد نوبت به پنجره‌ها می‌رسید. در این بخش مادرم از کامک می‌گرفت. در حالی که مشغول سابیدن شیشه‌ها بودیم تکیه کلام مادرم این بود که حواست را به شیشه‌ها بیاش. علت این همه تاکید به خاطر حسیاست پدرم به شیشه بود. پدرم حاضر بود خانه‌ها را با کلت‌ها خائیم اما حسیاست پدرم که نخورد. سخت‌ترین تکت را از پدرم به خاطر این خوردم که شیشه در اتاق مهمانخانه را در یک جدال با پدرم شکسته بودم. خانه‌تکانی مادرم با یک مرحله دیگر ادامه پیدا می‌کرد. همه پدردها و لباس‌ها را مانند کوه‌های خراب روی زمین می‌ریخت. بسته‌های صابون را با دو توشت می‌سی کنارش می‌چید. چراغ ریموس را روشن می‌کرد. آب قاقوس مادرم شامل سه مرحله بود. مرحله کتمال (طولانی‌ترین بخش)، مرحله اسمال (سریع‌ترین بخش) و مرحله بول (دقیق‌ترین بخش). روزهای شست‌وشو را با مایچه‌ها و زوای خوبی محاسب می‌شد. صبح که پدرم از خواب بیدار می‌شد باز از او گوشه‌داری می‌کرد که وقت نمی‌کند ناهار تدارک ببیند. منظور حرف مادرم این بود که پدر از بازار ناهار بخورد. پدرم نزدیک ناهار به کبابی‌ها سر می‌زد که وقت که نصف سبزی (جغول بول) ناهار داشت. استاد چربی‌داری که پشت جمع ایستاده بود تکیه سنگینی را بر روی دستمال پاش می‌کرد و به گفتگو می‌پرداخت. جغیر جغیر بیزیل ای‌لان می‌ریخت و با مهراتی که دستاوردهای علمی صنعت بسته‌بندی در هزاره بعدی را به چالش می‌کشید جغیر بیزل را در نان و سپس در دستمال می‌پیچید. جغیر بیزل از خانه‌تکانی از خانه‌تکانی که از آب بوی مایچه‌ها و جوهر نمک بیداد می‌کرد از پدرم می‌پسید که چشمه‌های خنک پدرم که در دیوارها به دست آوردن نیمه سنگ روغنی‌اری دیده‌اند تأثیری بر نداشت. مادرم لایه‌ای ناهار روند خانه‌تکانی را گزارش می‌داد. روز روز مانند خانه‌تکانی بود مانند بولور می‌شد. سه روز مانند به خانه‌تکانی مانند اتاق جغیر بیزل غریبال دسترس می‌شد. آبلان شور، شیرینی نخوجی، نقل کرمانشاه و گلاب غریبال چینی کله‌سری در وسط سفره ترمه با پانه و قران زیر ترمه که از توری تمیز پنجره‌ها افتاده بود و سوسه‌ای می‌ساخت که تا زمان تحویل سال ادامه داشت. می‌بوی به روزی که با نقش گلی می‌آمدیم خانه. وای به روزی که شب عید لایمی می‌بوی. شوشه اتفاق تفتادولی حیاتم را مدیون آنم که در هیچ شب عیدی در خانه‌ها پدری شیشه‌ای شکست.



چگونه پرویز دوابی، سنت بهاریه نویسی سینمایی را باب کرد

سعید مروتی ۱۲۷ سال پیش وقتی ماهنامه فیلم، مطلبی نوشتار از یک از پرویز دوابی در ویژه نامه روزهای اش منتشر کرد، سردبیر در مقدمه‌ای از با گشت به سنت بهاریه نویسی خبر داد؛ سنتی که در پیرامون مطبوعات ایران که پیشینه‌اش به سال‌های دور بازمی‌گشت؛ سنتی که در سال‌های پس از انقلاب، خیلی جدی گرفته نشد تا اینکه نام‌های از پراگ به مقصد کوچه سام، ماجرای بهاریه نویسی یا تم سینما و طمع نوستالژیک را تبدیل به یک زائر کرد. دوابی آغازگر کارهای است که با نوستالژی پیوندی ناگسستنی یافت. آنچه از دبروز به یاد می‌آید او ریمبو این به یاد آوردن هم معمولاً با حسرت و دروغ همراه است، بیش از هر چیز محصول ذوق و سلیقه دوابی است. شروع کار هم نه تالیف که ترجمه بود؛ ترجمه‌ای که البته با قلم «پیام زنگ تالیفی به خود گرفت. نشریه سینمایی نو به سردبیری بیژن خرسند، در اسفندماه ۱۳۳۵ با مقاله «در ستایش سریال‌ها» در ست به هدف زده بود؛ مقاله‌ای درباره دیده فیلم- سریال‌های آمریکایی (با گشت «به سوار»، «زن بلنگ»، «شزم»...) که نسل دوابی با تماشای‌شان در دهه ۲۰ شمسی عاشق سینما شده مقاله‌ای برای پرسه‌چهای هنرنوی که سینما رفتن را پیشان را نان شب واجب بود. انتشار مقاله در میانه دهه ۴۰، طبعی دلپذیر و نوستالژیک را برای خواننده‌ای که بچگی‌اش را پای این سریال‌ها گذرانده بود به همراه داشت. یک دهه بعد باز هم این دوابی است و مطلبی ویژه برای انوروز که در یادها می‌ماند. «کلاغ‌های کاغذی» در شماره فروردین ۱۳۵۵ مجله رودکی منتشر می‌شود. قطعه‌ای آبدی درباره سال‌های کودکی نویسنده و خاطراتش با پسر خاله‌اش بهرام ری‌پور، منتقد و سینماگر دهه‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ بسیار شخصی و نوستالژیک: «با بهرام به هم آقایان می‌گفتیم...»

روایتیست دلخواه دوستداران قلم پرویز دوابی: در «کلاغ‌های کاغذی» آن جادوی عاشقانه-شاعرانه‌ای که حس می‌سازد و گذشته را با دروغ و حسرت بازآفرینی می‌کند، مقدمه‌ای است بر نوشته‌های بعدی نویسنده در سال‌های بعد. داستان کتاب‌های پرویز دوابی که با مجموعه «باغ» شروع و با «با گشت کسمسوار» ادامه یافت و با گشت ۴ دهه ۳ مجموعه‌ای بدل شده که بخشی از قفسه کتابخانه‌ای دارد را به خود اختصاص می‌دهد، ماجرای است که ریشه‌اش به همین بهاریه‌های سینمایی بازمی‌گردد. سنت بهاریه نویسی را نویسندگان دیگر هم ادامه دادند. در دهه ۷۰ بهاریه نویسی حوزه استحقاقی نویسنده گان مو سپید کرد بود و به مرور جوان‌ها که می‌انال شدند بهار به نوشتن و در دهه ۹۰ حتی منتقدان جوان هم برای آمار شمارهای انوروز را در خاطر‌اتشان نوشتند. سنت بهاریه نویسی همچنان ادامه یافته و هنوز هم در روزهای آخر اسفند، کمی پیش از آنکه با سال کهنه خداحافظی کنیم، نام‌های از پراگ (شهری که دوابی نزدیک به نیم قرن است در آنجا ساکن است) از راه می‌رسد و خوشبختانه جادو همچنان ادامه دارد و حس را بازخمه‌های خوشی بیدار می‌کند.

پایان
شمارش معکوس

فاطمه عباسی | نوی فکر و خیال‌های دور و درازتان مثل هر روز دارید از کوچه رد می‌شوید. ناگهان یک نهر آب و کف می‌آید روی کفستان را می‌گیرد. پایین را نگاه می‌کنید. از زیر در خانه‌ها، آب کف‌آلود می‌ریزد بیرون. نرمه‌های جارویی می‌خورد کنار پاچه شلوارتان: «بی زحمت برو

کنار، من این جلد در خانه را بسایم. تازه یادتان می‌آید که اسفند است. صدای جاروی آید، صدای چوب خوردن قالی‌های کهنه، سایش یک برگ روزنامه روی سطح شیشه، آفتاب خوردن فرش‌های آویزان از بام، دست به دست دادن آدم‌ها، برق افتادن همه چیز.

اسفند آیین‌ن لحظه شماری است. انتظار نوی هواست. ربطی به این ندارد که اهل عید و سنت و این حرف‌ها هستید یا نه، شمارش، گریبان‌افسوده‌ترین آدم‌ها را هم می‌گیرد؛ حتی اگر آفه بیایند که دیگر هیچ چیز برایشان مهم نیست.

سال که تحویل می‌شود، صدای شمارش معکوس جمعیت ناگهان قطع می‌شود. یکی دو ثانیه نفس‌ها حبس، از دهانه توپ حبابی بیرون می‌آید و زود می‌ترکد. هیچ اتفاقی نمی‌افتد. یک روز مثل سیصد شصت و پنج روز قبلی شروع می‌شود، همین، هر

سال همین خبر است ولی... کی الان حوصله فلسفه و دلیل دارد؟
زنده باد هیجان شمردن.
زنده باد اتفاق انتظار.
بگذاریم کف روی کفش هایمان را بگیرد.

[illegible]

۱۲
 جدول شماره ۹۵۷

جدول ۹۰۵۸ 

افقی:

- ۱- عدل ساد جدید - حیوانی
- ۲- که نام ساد جدید است
- ۳- هر میز کار - نامطبوع - برای
- ۴- بیان درد و آزدگی به کار

می‌رود

- ۱- بساده - از رنگ‌های
- ۲- ترکیبی - آتشناخته
- ۳- دوستی - سرد و خنک -
- ۴- چرخ پیسور قدیمی
- ۵- مادر عرب - پشتکار
- ۶- از القاب عرب - فاطمه (س)
- ۷- دوستی با دوستان خدا -
- ۸- بدبازی - قدم بکجا
- ۹- گیوه - کرمانشاهی - غربیه -
- ۱۰- وسط، میان
- ۱۱- گاهی برای در میان
- ۱۲- سرفه و گلودرد - پشت سر -
- ۱۳- گشت‌شمار
- ۱۴- بالا - حزب موسولینی -
- ۱۵- معروف‌ترین غذای نذری
- ۱۶- حریف دهن کجی -
- ۱۷- طبیعت و معماری - دادگر
- ۱۸- دارای پستی و بلندی -
- ۱۹- از توفیق زیاده هنر نگارگری -
- ۲۰- مبالغیات
- ۲۱- ثروت و دارایی - حواله -
- ۲۲- گاهی با بارش گم می‌شود!
- ۲۳- زائری سیمایا - حریک
- ۲۴- از ریمناسیتیک - اسب سیاه
- ۲۵- خودروی فرانسوی -

ویروس مهلک قر -

بی‌دفعه

- ۱۵- سرخ از مایل به قهوه‌ای -
- نظافت قیل از عید

■ ■ ■

عمودی:

- ۱- سمت پسا - روغن -
- مخصوص دیفرانسیل موتور -
- نوعی بیماری پوستی
- ۲- شهری در هلند - دانه
- خوراکی غنی از پروتئین -
- لوس
- ۳- تک‌خوان اپرا - لاس‌تیک
- روی یک‌وا خورند - متجانس
- ۴- قایل شنیدن - شور و
- هیجان شور
- ۵- عارف - واحد فعال دفع آب
- و مواد زائد در کلیه - حرف ربط
- ۶- رسم و سنت - غیر حرفه‌ای
- ۷- شغل وزیر - رقم‌های بعد
- از تمیز در اعداد - برای بیان
- مناسب به کار می‌رود
- ۸- از هفت سین نوروز -
- نمایشنامه‌ای مذهبی به قلم
- علی‌موندی - جوان
- ۹- کار برجسته - قطع عملیات
- جنگی - شهر خاقانی
- ۱۰- گوشه‌ای در آواز دشتی -
- گونه‌ای خط نوشته تر زیبایی
- و نفتی

اعداد ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یک‌بار دیده شود. پاسخ‌ها در ادامه آمده است.

سخت

					۹				
۷	۴								۱
				۹	۷			۵	
۷		۲			۶				
			۲		۸				
			۱			۳			۵
	۸		۵	۲					
۵						۴	۶		
		۳							

متوسط

۱	۸	۷	۳	۸	۶	۵
۵	۳	۸	۶	۱	۸	۷
۷	۳	۸	۶	۱	۸	۷
۸	۶	۱	۷	۳	۸	۵
۳	۸	۶	۱	۷	۳	۸
۵	۳	۸	۶	۱	۸	۷
۸	۶	۱	۷	۳	۸	۵

متوسط

		۷		۹			۳	۲
			۴	۶		۹	۵	
۸	۶						۴	۱
۴					۱		۷	
۳		۵	۸		۲	۱		۹
	۶		۹					۳
۷	۵						۸	۶
	۲	۱		۸	۴			
۹	۳			۲		۵		

متوسط

	۴		۸				۲	
		۱			۶			۹
	۳	۲	۴					۶
						۵	۷	
۱								۴
		۹	۸					
۴					۹	۷	۶	
۲			۱			۹		
	۶				۸		۳	

ساده

۸	۱	۵	۳	۸	۷	۳	۸
۸	۶	۳	۷	۵	۱	۳	۸
۳	۸	۷	۶	۱	۳	۵	۸
۸	۷	۳	۵	۸	۶	۳	۱
۶	۳	۸	۷	۳	۵	۱	۸
۵	۸	۱	۳	۵	۶	۷	۳
۱	۳	۸	۷	۳	۵	۱	۸
۷	۵	۶	۳	۸	۱	۳	۵
۸	۳	۷	۶	۱	۳	۵	۸

سخت

۷	۸	۵	۱	۳	۶	۳	۸	۱	۵
۸	۳	۳	۷	۸	۶	۱	۵		
۶	۸	۱	۳	۸	۷	۳	۵		
۵	۸	۶	۸	۱	۷	۳	۵		
۳	۶	۸	۷	۳	۵	۱	۸		
۵	۸	۱	۳	۵	۶	۷	۳		
۱	۳	۸	۷	۳	۵	۱	۸		
۷	۵	۶	۳	۸	۱	۳	۵		
۸	۳	۷	۶	۱	۳	۵	۸		